

بُنگ زنی سُتی

اطلاع رسانی

گفتار صوتی سُتی در پهنه عشایر لُر بزرگ

جواد صفی نژاد*

تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۱/۸/۱۰

چکیده

قوم کهن لُر شاخه‌ای از عشایر ایران می‌باشند، که از فراز و نشیب تاریخ عبور نموده، از وسعت قلمرو تاریخی آنها به مراتب کاسته شده با وجود این امروزه در پهنه‌ای به وسعت حدود ۱۲۳/۰۰۰ کیلومتر مربع، در غرب، مرکز و مناطقی از سواحل شمالی خلیج فارس پراکنده‌اند، اینان به دو شاخه لُر بزرگ و لُر کوچک تقسیم می‌گردند و رود دز، مرز بین قلمرو سکونت گاه این دو شاخه را مشخص می‌دارد، هر یک از رده‌های این قوم دارای زندگی بسته‌ای در کوهستان‌های مرکزی ایران بوده، که فرهنگ کهنی با پدیده‌های شگرف مبتنی

بر قوانین و ابداعات درونی بر آن حکم فرما است و هنوز این پدیده‌های درونی رده‌های مختلف را در زندگی روزمره تاریخی آنها حدوداً مشاهده می‌کنیم.

یکی از این پدیده‌های کهن تاریخی، پدیده ارتباطی است جهت تصمیم‌گیری فرماندهی رده‌ها که با شیوه حیات زیستی آنها ارتباط تنگاتنگی دارد چون رده‌های گسترده و پراکنده آنها در تپه ماهورها و دره‌های کوهستانی بایستی از مرکزی حمایت شوند که نیازهای خود را در رابطه با رویدادهای طبیعی و انسانی از آن مرکز خواستار گردند.

اطلاع رسانی گفتاری صوتی سنتی یکی از این نیازها است که دارای قوانین و انواع مختلفی است که هر کدام در بردارنده محتوایی و دارای مفاهیم ویژه‌ای می‌باشند و به شیوه‌ای بیان می‌گردند و همگان وظیفه عضوی، محلی، عرفی و تابعیت‌ای دارند که در انتقال این گفتارهای سنتی مشارکت نموده و به وظایف رده‌ای خود عمل نمایند.

در این مقاله سعی بر آن بوده که گوشه‌هایی از این رویدادهای سنتی را در پهنه لر بزرگ به ویژه لرهای بختیاری، بویراحمد و بهمئی بیان کرده و شرحی از آن را بازگو نموده باشد.

واژه‌های کلیدی: عشایر، اطلاع رسانی، قوم لر، گفتارهای صوتی سنتی، کوهستان

* * *

در میان عشایر ایران به ویژه لران، به هنگام رخدادهای قابل توجه، مراسمی انجام می‌شود، که در بین جوامع شهری و روستایی به ندرت همانند آن دیده می‌شود، مثلاً ساز چپ برای رویدادهای عزا و ساز راست برای پیامدهای شادمانی که هر کدام با نوعی آهنگ ویژه توسط نوازندگان محلی نواخته می‌شود.

نوازندگان عشایری را در بین شاخه‌ای از لر بزرگ «لرهای بویراحمدی» «مِهتر» یا «توشمال» می‌نامند، و این واژه‌ها در پیشوند نام کوچک افراد مذکر آنها به کار برده می‌شود مانند «مِهتر نسیم» و یا «توشمال حسن» (حسن توشمال)، اگر چه در کهگیلویه

توشمال را با مفهوم نوازنده به کار می‌برند ولی در لر کوچک، لرهای فیلی: (لرهای پیشکوه به مرکزیت خرم‌آباد و لرهای زیر کوه (پشتکوه) به مرکزیت ایلام)، توشمال را با مفهوم «خان» به کار می‌برند مانند کریم خان زند (دوران حکومت ۱۱۶۳ - ۱۱۹۳ هـ.ق) سرسلسله زندیه که زادگاهش در روستایی در حومه ملایر بود و به هنگام رسیدن به مقام خانی در منطقه ملایر، او را «کریم توشمال» می‌نامیدند.

رخدادهای نوازندگی در مراسم مربوط، حضوری است که سکنه در محلی تجمع می‌نمایند ولی گاهی رویدادی به وقوع می‌پیوندد که آگاهی از درون آن بایستی به مناطق دوردست سکونتگاه‌های عشایری هم برسد و اطلاع از محتوای آن بایستی از محدوده جغرافیایی رده‌های همانند: تش، تیره و طایفه و امثال آن، گذشته و تا مرزهای طوایف مختلف یک ایل رسانده شود، این جابه‌جا شدن مفاهیم صوتی رخدادها در پهنه جغرافیایی ابواب جمعی یک رده یا یک ایل را «اطلاع رسانی گفتاری سنتی صوتی» نامگذاری می‌نماییم که هنوز هم کم و بیش در رده‌های مختلف ایلی، عشایر ایران دارای کاربرد است.

اطلاع رسانی صوتی در بین لرهای عشایری منطقه بدین گونه بود که در صورت لزوم مفاهیم نیازی مورد نظر را در فاصله‌های دور، به خط مستقیم از مبدأ به طرف مقصد به شیوه گفتاری ویژه، با صدای بلند بیان نموده و با زدن انگشتان دست چپ به جلوی دهان، آهنگ صدا را تغییر داده به شیوه‌ای که مفاهیم رمزگونه‌ای از آن استنباط می‌گردید.

وظیفه اعتقادی، عرفی و عضو بودن هر فرد عشایری در هر رده ایلی آن بدینگونه است که با شنیدن چنین صدایی، پس از گوش دادن بدان و درک مفاهیم صوتی آن، فوراً در همان راستا به طرف مقصد، مفاهیم شنیده شده را تکرار و بازگو نماید. چنین صداهایی تا حدود دو کیلومتر واضح و روشن است و بیش از آن نیاز به تکرار مجدد دارد که بر همین پایه نفرات سوم، چهارم و... این شنیده را عیناً تکرار می‌نمایند و چون

رده‌های هر طایفه یا تیره یکدیگر را به خوبی می‌شناسند، مبدأ و مقصد برای آنها روشن است، این شیوه اطلاع رسانی و مفاهیم مربوطه از وظایف اعتقادی لرها است: «بانگ زدن» (بُنگ زدن) عموماً، یا «کل زدن» بویراحمدی‌ها، تا حدود آغاز انقلاب اسلامی، در مناطق سردسیری و گرمسیری عشایری، که مکالمات تلفنی در پهنه زیستی عشایری عمومیت نداشت. و هر گونه اطلاع مورد نیاز را در دوردست با «بانگ زدن» به اطلاع یکدیگر می‌رسانیدند و به همین شیوه پاسخ آن برگشت نموده و آگاهی لازم را نیز بانگ زننده دریافت می‌داشت.

در این اطلاع رسانی‌های سنتی، آهنگ‌های صوتی گفتاری رمزگونه‌ای وجود داشت که رده‌های مختلف ایلی، خویشاوندان و یا هم پیمانان آنها از رموز آن آگاهی کافی داشتند و نسبت به نوع رویدادها، با تغییری در رگه‌های صوتی حاصله در بانگ زدن، نوع و آهنگ صدا تغییر یافته و این شیوه تغییری برای محلیان آشنا بود و می‌توان آنها را چنین دسته‌بندی نمود:

- ۱- بانگ زدن برای آمدن به محل مشخص (جمع شدن).
- ۲- بانگ زدن برای کمک (نوع کمک بیان می‌گردید).
- ۳- بانگ زدن در وقوع نزاع (زد و خوردهای محلی).
- ۴- بانگ زدن در وقوع حوادث طبیعی (اطلاع دادن موضوع).
- ۵- بانگ زدن به هنگام حمله دشمن (آماده شدن برای حمله متقابل).
- ۶- بانگ زدن پُرسشی (پرسش و دریافت پاسخ).
- ۷- بانگ زدن جهت اطلاع از رویدادهای محلی.
- ۸- بانگ زدن جهت یافتن دام و یا دام‌های گم شده از گله و...

در این رویدادها گزارش دهنده می‌توانست هر فردی از اعضاء رده ایلی باشد، پس از بانگ زدن در راستای مشخصی، هر فردی از اعضاء ایل در هر مکانی از ابواب

جمعی آن ایل که صدا را می شنید، جهت آن را تشخیص داده، در همان جهت، همان آهنگ و صدا را تکرار می کرد زیرا همه افراد ایل از رموز و درک مفاهیم صوتی آهنگها آگاهی داشتند، طبیعی است که این صدا به گوش افراد سوم، چهارم و... نیز می رسید و این تکرارها ادامه می یافت تا سرانجام، صدا به محل مورد نظر رسیده، در آنجا تصمیم گیری شده، مجدداً پاسخ آن در همان راستا، بانگ زده می شد تا آغازکنندگان صدا در جایگاه اولیه از آن مطلع و تصمیم قطعی اتخاذ می گردید. معمولاً این پیامها در فضای کوهستان منعکس گردیده و تمامی افراد وظیفه عرفی داشتند که بدان پاسخ گویند و افراد ذینفع را نیز در جریان بگذارند، مثلاً:

معمولاً در پهنه پراکنده، خانوارهای کوچنده از سرپناه سیاه چادر استفاده می نمایند، در نظام عشایری چندین سیاه چادر را که در کنار هم می زنند نسبت به فرهنگ سنتی خود این تجمع سرپناهی را «مال» می نامند، گاهی ممکن بود به واسطه خست طبیعت تعداد این سیاه چادرها به دو حتی به یک سیاه چادر برسد در این صورت این خانوارهای محدود بایستی با بانگ زدن، رخدادهای خود را مرتب به مرکز مال و سرمال گزارش داده و در صورت لزوم تقاضای کمک نمایند که بلافاصله از اطراف این محل نیروهای کمکی به سرعت خود را به محل رخداد می رسانند.

اطلاع رسانی کهن و سنتی را لرهای بختیاری «بُنگ» (Bong) می نامند، بُنگ زدن، بنگ کردن، جار زدن، فریاد کشیدن، صدا کردن و هوار نمودن از مفاهیم دیگر آن است ولی «بُنگ زدن» (بانگ زدن) از همه متداول تر و شناخته تر می باشد.

از زمانهای بسیار دور و قرون کهن رسم بر این بود که هر اطلاعیه عمومی را که شنیدن و دانستن آن برای سکنه لازم بود که به اطلاع عموم رسانده شود، اغلب سعی می کردند شب هنگام که سکوتی بر محیط حکم فرما بود و سکنه هم دست از کار کشیده و در منزل بودند و صدا هم دارای بُرد بیشتری بود، فردی که دارای صدایی رسا و بلندی می بود بر روی پشت بام و یا هر بلندی دیگری رفته، موضوع مورد نظر را با صدای بلند به گوش سکنه می رسانید و این فرد «بلندگو» را در شهرها «جارچی»، در

روستاها اغلب جارچی و در برخی از روستاها «جیغون» و در کوچنده‌های لُر «بُنگ زن» می‌نامیدند.

جارچی‌های شهرها دارای سوابق تاریخی مکتوب نیز می‌باشند ولی جیغون‌ها و بُنگ زن‌ها دارای چنین سوابقی نمی‌باشند. «جارچی»ها اغلب خواسته‌های حکومت محلی را در سطح شهر جار می‌زدند، در روستاها هم چنین فردی وجود داشت که ممکن است دارای اسامی مختلفی باشند مثلاً:

* * *

در روستای شمسی رستاق بخش اشکذر یزد یکی از رده‌های آبیاری روستا را «جیغون»^۱ می‌نامند که در مجمع عمومی روستا برای مدت یک سال زراعی انتخاب می‌گردید. وظیفه عرفی جیغون این بود که بایستی از مدت زمان حقاچه تمامی حقاچه بران در طول مدار گردش آب با اطلاع بوده و هر شب بر روی بام رفته و با فریاد جیغ مانند ساعت آبیاری فردای آن روز را به اطلاع حقاچه بران برساند و اگر حقاچه بری به مناسبتی در روز و ساعت مقرر برای آبیاری محصول زیرکشت خود نتوانست حاضر گردد، جیغون وظیفه داشت به جای او زمین‌های حقاچه بر را آبیاری نماید و در مقابل جیغون روزانه یک سبو آب (یازده دقیقه)، عرفاً به او تعلق می‌گرفت.

* * *

در سکنه کوچنده لرهای بختیاری، این اطلاع رسانی سستی دامنه گسترده‌تری داشت که موضوع را بُنگ می‌زدند و این بنگ زدن ممکن بود در محیط اطراف نزدیک و صدا رس باشد و یا به محل سکونت کوچنده‌های دور نیز رسانده شود مثلاً:

۱- صفی‌نژاد جواد: آبیاری در روستای شمسی رستاق بخش اشکذر یزد، صص ۷۱-۹۱. مندرج در «مجموعه مقالات جغرافیایی»، ویژه جشن‌نامه دکتر محمدحسن گنجی، تهران، سازمان جغرافیایی و کارتوگرافی، گیتاشناسی، تابستان ۱۳۷۱.

گاه خانواده‌ای که عزیزی از اعضاء خود را از دست می‌داد با صدای بلند شیون می‌کرد و کسانی را به یاری می‌طلبد، افرادی که شیون را می‌شنیدند و اطلاعی از موضوع نداشتند می‌گفتند:

- « این بُنگ و رو چنه، سی چه بُنگ رو اگنه»

- (این شیون و زاری از کیست و برای چه بنگ می‌زنه).

پس از آگاهی نزد او می‌رفتند و با او همدردی می‌کردند، او را دلداری داده و کمک‌های لازم را برای او انجام می‌دادند.

* * *

گاهی دشمنان و یا دزدان به روستایی از عشایر نشینان (مال) حمله می‌بردند، در این صورت اولین فردی که از موضوع با اطلاع می‌شد در هر کجا که بود با بُنگ و هوار رویداد را به اطلاع اهالی می‌رسانید، هر یک از اهالی که این صدا را می‌شنید وظیفه داشت تکرار صدا را با صدای بلند به اطراف بازگو نماید و در فاصله‌های دورتر هم هر فردی این صدا را می‌شنید به پهنه‌های دورتری بُنگ می‌زد و می‌گفت:

«آی هوار» احشام فلان «مال» را به غارت بردند، واژه «هوار» نشانه کمک فوری و اضطراری می‌باشد، بلافاصله هر کس در هر کجا که بود به سلاح سرد و یا گرم مسلح شده به کمک می‌شتافتند زیرا وظیفه عرفی داشتند که دقیقاً بدین گونه صداها گوش فرا دهند و اعتقاداً به زد و خورد و یا به جنگ پردازند، یکی از این افراد کوچنده در بویراحمد کهگیلویه برای نگارنده تعریف می‌کرد که:

«در اوایل حکومت پهلوی اول، ما شب‌ها با لباس می‌خوابیدیم و تفنگ‌مان را در زیر بالش می‌گذاریم تا اگر در نیمه‌های شب به ما حمله شد و یا به ما بُنگ زدند بتوانیم از خود دفاع نماییم و یا به کمک برویم».

عشایر بختیاری راجع به «بُنگ زدن» در تاریخ شفاهی، کهن و سینه به سینه گذشته خود چنین می‌گویند:

هنگامی که اعراب بر ایران مسلط شدند و دین مبین اسلام در منطقه رواج یافت، سکنه عشایری لرستان که در دامنه‌های صعب‌العبور کوه‌های زاگرس سکونت داشتند و اطلاعاتشان از دین نوپای اسلام اندک بود. سحرگاه شبی، نومسلمانی بر بام خانه می‌رود که اذان بگوید و برای اولین بار با صدای بلند «بانگ الله اکبر» سر می‌دهد، سکنه روستا بر اساس عادت قومی، عرفی و شیوه اطلاع‌رسانی بومی خود، هراسان برخاسته و فکر می‌کنند که اتفاقی برای رده قومی آنها پدید آمده و جریان را «بانگ» می‌زنند تا همگان از موضوع مطلع گردند.

فردی از ساکنین بلافاصله بر بام خانه می‌رود و گوش فرا می‌دهد که چه اتفاقی رخ داده که بانگ می‌زنند.

فرد دیگری که صدای بانگ را می‌شنود او هم سریعاً خود را به بام خانه می‌رساند تا او هم از چگونگی بانگ مطلع گردد، رفیق خود را بر بالای بام می‌بیند. می‌پرسد؟

- «ای بُنگ سی چنه؟، غارت وسّه به ده؟».

- (این فریاد برای چیست؟، آیا خانه‌ای را در ده غارت کرده‌اند؟).

رفیقش جواب می‌دهد:

- نه، نترس، ای بُنگِ آذون».

- «آذون چنه، ای آذون سی گو، و بُز^۱ مو ضرر ناره»؟.

- (اذان چیست، این اذانی که می‌گوید برای بُزما [دام‌های ما] ضرری ندارد)؟

- «نه، ضرر ناره».

۱- کوچنده‌هایی که در دامنه کوه‌های صعب‌العبور چراگاه و در آنجا سکونت دارند بیشتر بز نَگه می‌دارند زیرا در سنگلاخ‌های دامنه کوهستان حرکت میش دشوار است.

- (نه ضرری ندارد).
- «په بقارن^۱ تا جونس در آ، مو که نوئم چی اگه»؟.
- (اگر چنین است، هرچه می‌خواهد فریاد بکشد تا جانش به در آید، من که نمی‌دانم چه می‌گوید).

* * *

دوبیتی‌های فراوانی در این مورد در مناطق مختلف عشایری زبانزد است مثلاً:

«علی بک» مردمُ جَم کُن و دَر «مال»^۲
بَزَن «بُنگی»^۳ و «مَمَد»^۴ یا که «صیدال»^۵
اُورِدِن چو^۶ که اَمرداس^۷ کُشتِن
بُگو زَن گل^۸ بِخونِن بیت دُنْدال^۹
* * *

«علی بک» مردم را به جلوی «مال» جمع کن
محمد یا صیدال را هم صدا بزن

-
- ۱- قاره: فریاد، داد.
 - ۲- مال یک واحد سکونتی است در کنار مرتع با حدود ده خانوار جمعیت.
 - ۳- بانگ زدن. با صدای بلند فریاد زدن.
 - ۴- مَمَد یا مَهْمَد یعنی محمد.
 - ۵- صیدال: نامی است برای افراد مذکر ولی به مردان شکارچی هم گفته می‌شود.
 - ۶- چو: خبر
 - ۷- آ: پیشوندی است در جلوی نام کوچک مردانی از گروه فرماندهان بومی حاکم در بختیاری.
 - ۸- زن گل: زن‌ها
 - ۹- دُنْدال: نوای غم عشایری معروف به دندال.

زیرا: خیر آوردند که «آمرداس»^۱ را کشتند
به زن‌ها بگو که بیت دندال را بخوانند

* * *

گَرُّ جُمِ كَرْدَهٗ غَمِّ وِیدَهٗ به جَنگَم
پَرِپیت^۲ اِیکنهٔ دِلِ امشو تَنگَم
جُمِ جِیلا^۳ کَنم که بُگرو سُمِ زِ وَرِس
پازنی وسه به پَنگال پَلنگَم
هی جار - هی جار

* * *

انبوه غم‌هایم جمع شده و به جنگم آمده‌اند
امشب دل تنگم سخت بی‌قراری می‌نماید
به همین خاطر: خود را جمع و جور می‌کنم تا از کنارش بگریزم
زیرا: چون گوزنی هستم که به چنگال پلنگی گرفتار شده‌ام
فریاد - فریاد

* * *

نه ترم «بُنگت»^۴ کُنم، نه خوت ایایی
بی وفایی از توئه^۵ تی مو^۱ نیایی

۱- "مرداس" نام شخص و "آ" واژه فرماندهی و بزرگی رده‌های مردان حاکم بر ایل می‌باشد.

۲- پرپیت: وسوسه

۳- جُم و جِیلا: آماده شدن.

۴- بُنگ زدن: بانگ زدن، جار زدن، صدا زدن.

۵- از توئه: از شما است.

نه خودت می‌آیی و نه می‌توانم صدایت کنم
بی‌وفایی از تو است که نزد من نمی‌آیی

* * *

دریافت اطلاعات:

در سال ۱۳۸۷ سومین سرشماری رسمی کشور از عشایر ایران توسط مرکز آمار ایران انجام گرفت، ماه‌ها قبل از شروع سرشماری و مدتی پس از اتمام آن، برای هماهنگی، شیوه سرشماری، رفع موانع و اشکالات، جلساتی در مرکز آمار ایران در تهران تشکیل می‌گردید و گزارش‌های رسیده از شهرستان‌ها را در این مورد، بررسی و درباره آن تصمیم‌گیری به عمل می‌آمد، در یکی از این گزارش‌ها که نگارنده هم حضور داشت چنین رویدادی مطرح گردید:

در پهنه چهار محال بختیاری، در یک جایگاه سرشماری که مأموران سرشمار مشغول گرفتن اطلاعاتی از عشایر محلی بودند، سرپرست خانواری در مقابل مأمور سرشمار نشسته به سؤالات او پاسخ می‌گفت و مأمور سرشمار از نام اعضاء خانوار، سن و سال، سواد و... پرسش‌هایی می‌کرد تا بدین جا رسید که:

- سرشمار: چند فرزند داری؟
- هشت فرزند، با خود و همسر جمعاً ده نفریم.
- نام، سن و دیگر مشخصات خود، همسر و فرزندان را بگو؟

- فرد عشایری نام، سن و مشخصات خود و همسرش را بیان نموده سپس نام فرزندان را بر حسب تقدم سن بیان نموده تا رسید به فرزند هشتم، هر چه فکر کرد و به ذهن خود فشار آورد، نام آخرین فرزندش را به یاد نیاورد.
- آقای مهندس نام آخرین فرزندم را به یاد نمی‌آورم.
- سرشمار: پرسشنامه‌ات ناقص می‌ماند، فرزندت کجا است؟ خانه‌تان کجا است؟
- آقا، پشت آن کوه‌ها (کوه‌هایی را با دست نشان می‌دهد).
- از اینجا تا محل سیاه چادرتان چقدر راه است؟
- آقا، دو روز و نصفی پیاده.
- حال چه می‌کنی؟
- آقا همین حالا می‌پرسم و خدمت شما عرض می‌کنم.
- شما می‌گویید که دو روز و نیم راه است پس چگونه همین حالا می‌پرسی و می‌گویی؟
- آقای مهندس می‌پرسم...

فرد عشایری از جایگاه پرسش و پاسخ مأمور سرشمار بیرون می‌رود و در بیرون از آن محل در روی یک بلندی ایستاده رو به محل سیاه چادر خود در پشت کوه‌ها قرار گرفته، شروع به بانگ زدن نموده و از همسرش نام و مشخصات آخرین فرزندش را سؤال می‌نماید. در همین راستا شنوندگان عشایری و هم طایفه‌ای‌های او در مسیر که صدای بانگ را می‌شنوند، جهت را تشخیص داده، آنها هم پرسش‌های نهفته در بانگ را در همان راستا بازگو می‌نمایند تا صدا به سیاه چادر رسیده و همسرش از درخواست شوهرش آگاه می‌گردد.

همسر رو به جهت صدا ایستاده، نام و مشخصات آخرین فرزندش را بازگو نموده و نام او را «فاطول» (فاطمه) متذکر می‌گردد. این مشخصات در همان راستا برگشت نموده تا این که به محل سرشمار می‌رسد، فرد عشایری که منتظر جواب بوده، صدا را شنیده و از نام آخرین فرزندش با اطلاع گردیده، رسید صدا را پاسخ می‌گوید. هنوز مأمور سرشمار مشغول کار بود که فرد عشایری وارد شده و سلام می‌نماید.

- سرشمار: خوب چه کردی؟

- آقای مهندس پرسیدم.

- سرشمار: چگونه؟

- بانگ زدم.

- اسم فرزندت چه بود؟

- فاطول (فاطمه) آقای مهندس و...^۱

مأمور سرشمار که تا به حال از بانگ زدن عشایری هیچ اطلاعی نداشت و حالا از چگونگی و شیوه بانگ زدن مطلع گردیده، پس از اتمام کار روزانه خود موضوع را جزء رویداد مهمی به مرکز گزارش می‌دهد و موضوع در جلسه اطاق سرشماری تهران مطرح می‌گردد که نگارنده در آنجا حضور داشت و منبع اطلاعات مذکور می‌باشد.

* * *

نگارنده در این مورد به آگاه‌ترین فرد عشایری در پهنه بویراحمد در شهر یاسوج، آقای حاج عطاءاله طاهری (کی عطا) تلفن زده و شیوه و قوانین «بُنگ زدن» سنتی را از او سؤال نموده و قصد خود را در این باره بیان داشته تقاضای راهنمایی نمودم، چند

۱- آقای غلامعلی خیری مسئول گروه آمارگیری عشایری در چله‌گرد در طایفه باباحمدی در سال ۶۵ این موضوع را گزارش کرده است. اما آقای دکتر صفی‌نژاد در سال ۱۳۸۷ در جلسه‌ای این موضوع را از ایشان شنیده است.

روز بعد آقای عطا طاهری (کی عطا) از آگاهان ویژه پهنه بویراحمد، بُنگ زدن و انواع آن را به رشته تحریر در آورده و طی نامه‌ای برای نگارنده ارسال داشتند (شرح زیر):^۱

* * *

«لیکه»

لیکه آوای رسا و بلند و نازک و زیر، جیغ مانند زنان ایل است، که در زمان بروز حادثه‌ای خطرناک، ترسناک، خوفناک و دردناک چون هجوم دشمن، نزاع، جنگ، کشتار، یا خبر مرگ وابسته‌ای، برخورد ناگهانی با شبی در تاریکی، روبرو شدن با حیوان درنده و مار و مانند آن، پیش می‌آید.

همچنین گاهی رخدادی غیرمنتظره به مانند آتش سوزی، سیل، در معرض خطر افتادن فرزندی، خویشاوندی، یا وقوع کاری عملی دلهره آور موجب (لیکه) زدن زنان، واکنش و فریاد شناخته شده خبری مردان می‌شود.

در مراسم شیون‌ها و سوگواری‌های دسته‌جمعی (زنان و مردان) رفتاری و آدابی به نام (کُتل) و (تول چپ) ترتیب داده می‌شود، بدین گونه: اسبی را زین و تزیین می‌نمایند. لباس و سلاح شخص را بر آن اسب آویزان می‌کنند، بانوای ساز و کرنا و طبل و نقاره، دایره‌وار به حرکات موزون قدم بر می‌دارند. زن‌ها گوشه‌های سَرانداز (چادر) [را] با دو دست بالا و پایین می‌برند (لیکه) می‌زنند، سُر و (سرود) و شروه سر می‌دهند. مردان تیراندازی می‌نمایند، با بردن نام و وصف از دست رفته فغان بر می‌آورند.

۱- تقدیم به استاد دانشمند، پژوهشگر و عشایرشناس و ایل دوست، که برای شناساندن ایلات کوشش‌های بی‌دریغی ایفا نمود... و همچنین مردم عشایر بخصوص ایل‌های کهگیلویه و بویراحمد همواره سپاسگزار مردم‌شناس بزرگ ایران [مرحوم] آقای دکتر نادر افشار نادری و یاران و همکارانش می‌باشند. (عطا طاهری بویراحمدی. بیستم مهرماه ۱۳۹۱، یاسوج).

از سویی مردان با شنیدن خبر ناگهانی جنگ و هجوم دشمن، برای آماده باش دفاع یا هجوم و مقابله و اطلاع رساندن و ترغیب و تهییج جنگجویان، با سر دادن صدایی بم همزمان با فریاد کف دست را مکرر بر دهان، فریادهای تند و بلند و مقطع به گوش می‌رسانند. آن صدا را «گاله» گویند.

در جشن‌ها، عروسی، ختنه‌کنان، تولد فرزندی پسر، شکست دشمن و غارت آنها، ورود مسافران از زیارت، زنان (کل) کله‌لی و سرو (سرود) را آغاز می‌نمایند. پس، سُرُو، لیکه و شَرُوه مربوط به زنان می‌بود و گاله و لُرکه، شاهنامه خوانی با آهنگ، در مواقع رزم و بزم و ستودن قوم و قبیله، پیشه مردان. «لُرکه» صدای بلند چهچه‌واری است که با برآمدن بانگ همزمان، چانه را با دست تکان داده و می‌جنبانند.

اکنون اینگونه مراسم در هم ریخته است. گاهی به جا و نابجا در رَوَندی نه چون گذشته به آن می‌پردازند.

فاصله شنود «لیکه» یا «گاله، لُرکه» یا بانگ اطلاع‌رسانی یا آواز دُهل و ساز و نقاره بر حسب موقعیت مکانی متفاوت است. بستگی به ارتفاع و پستی محل دارد. انعکاس صدا در کوه و دره و جنگل با بازتاب صدا در دشت یا در جهت موافق و مخالف باد، همچنین در سکوت شب و هياهو در روز، فاصله شنود را تغییر می‌دهد و کم و زیاد می‌کند. می‌توان گفت از یک تا سه چهار کیلومتر صداها، بانگ‌ها، کل و سُرُو و لیکه و گاله و لُرکه و پارس سگ، بر حسب موقعیت مکانی رسا خواهد بود. ولی صدای دُهل از مسافت بیشتر بُرد شنیدن دارد.

گاه صدای تیر تفنگ آتش بر فراز قله‌ای بر افروختن با قرار از پیش تعیین شده، نشانه‌ای از دستور یا خبری مهم بوده است.

کوچنده‌ها همواره در فاصله‌ای به نام «بانگ رس» برای حفظ امنیت آبادی‌ها (مال‌ها) جا، می‌گرفتند. [جا: محلی مناسب برای دفاع از آبادی به هنگام تهاجم دشمن بود].

بیت‌هایی که لیکه زدن زنان را می‌رساند:

* * *

«مالِ گُلِ بار کرده بی، بهسه پی تُل - دُز بُرده پَشی گُله، لیکه ایزنه گُل»
معنی: آبادی گُل (دلبر، عروس) کوچید و در دامنه تپه‌ای بار انداخت - دزد
(شبانه) جهیزیه گُل (عروس) را بُرده است و گُل لیکه می‌زند.

«گله دشمن مون وِر دُخته لارُم - گُل، بیو لیکه زنون، واگن قطارُم»
معنی: گلوله دشمن مان بدتم را به هم در دوخت - گُل (دلبرم)! لیکه زنان بیا باز
کن قطار (فشنگم را از کمرم). عطا طاهری بویراحمدی [۱۳۹۱/۷/۲۰]

* * *

شیوه اطلاع رسانی در بهمی

شیوه اطلاع رسانی در ایل بهمی به دو صورت انجام می‌گرفت:

اول - اطلاع رسانی در فاصله‌های مکانی نزدیک.

دوم - اطلاع رسانی در فاصله‌های مکانی دور.

اول - اطلاع رسانی در فاصله‌های نزدیک را با صدای بلند فریاد مانند انجام می‌گردید و آن را «بُنگ زدن» می‌نامیدند مانند:

۱- بُنگ جستجو: چوپانان گله در مقاطعی از روز به کنترل گوسفندان گله خود می‌پردازند، هنگامی که در پهنه مرتع، گله‌هایی با فاصله‌های نامشخص مشغول چرا می‌باشند، به واسطه پراکندگی، گاهی گوسفند و یا گوسفندانی از یک گله وارد حریم چرای گله دیگر می‌گردند، چوپانان ایلی اغلب با یکدیگر دوست و آشنا می‌باشند. چوپانی که هنگام کنترل گله خود متوجه می‌شود که چند گوسفندش در گله دیده نمی‌شوند و هر گوسفند هم به مناسبت وضع

ظاهری اش دارای نامی است، چوپان با صدای رسا و بلند فریاد می‌زند که چند راس از گوسفندان گله من با این مشخصات گم شده‌اند، بنابر طول مسافت بین گله‌های مرتع، مستقیماً و یا با واسطه چوپانان دیگر از موضوع با خبر شده و به هم اطلاع می‌دهند و در نتیجه از طرفی بانگی به گوش می‌رسد که، بلی، گوسفندانی از گله شما در گله من است و نام خود را نیز بیان می‌دارد.

۲- **بُنگ میهمان شدن:** در بهار ۱۳۵۷ روزی نگارنده به همراه آقای خلیفه صفائی از خان زادگان بهمئی در اطراف لیکک مشغول مشاهده و پژوهش بودیم، زمانی از ظهر گذشت، بسیار گرسنه شده بودم، گرسنگی را به آقای صفائی بیان داشتم، آقای صفائی گفت:

- همین الآن به شما غذا خواهم داد.
- وسط بیابان چطوری غذا می‌دهی، مگر توبره حضرت سلیمان داری که هر غذایی که خواسته باشی، نیت کرده دست در توبره نموده آن را بیرون آوری؟
- گفت حالا می‌بینی.
- آقای صفائی شروع کرد به بُنگ زدن و مرتب سر خود را به اطراف می‌چرخانید و مطالبی به گری می‌گفت که من نمی‌فهمیدم، پس از اتمام بُنگ، از پشت تپه‌ای دور از ما، به بُنگ، جواب داده و بُنگ زننده بدان سو دعوت شد.
- وقتی بدان محل رسیدیم، متوجه شدم که آقای صفائی بُنگ میهمان شدن زده است، زن تنهایی در سیاه چادر خود ما را دعوت کرده بود، در درون سیاه چادر سفره‌ای انداخته شده بود و خوراکی معمول، آنچه در توان میزبان بود در سفره نهاده بود.
- آقای صفائی رو به من کرده گفت:
- دیدی من به شما گفتم، همین الآن به شما غذا می‌دهم، این هم غذا.

۳- سیاه چادرهای سر راه: میهمان شدن و پذیرایی از میهمان از رسوم دیرینه عشایری است و از جان میهمان نیز محافظت می‌نمایند، روزی نزدیک غروب یک جوان محصل دبیرستانی را در کوه‌های غرب دهدشت دیدیم که تنها و پیاده، چوب بدست در جاده کوهستانی حرکت می‌کرد، ماشین را نگهداشته از او پرسیدم؟

- جوان کجا می‌روی؟
- به خانه مان می‌روم که هم پدر و مادرم را ببینم و هم مقدار پولی از آنها بگیرم که دبیرستان از من خواسته است.
- خانه‌تان کجا است و چقدر راه است؟
- پشت آن کوه‌ها و تا اینجا ۲/۵ روز راه است.
- شب کجا می‌خوابی؟
- به هر سیاه چادری که رسیدم.
- مگر اعضاء همه سیاه چادرها ترا می‌شناسند؟
- نشناسند، به هر سیاه چادری که رسیدم از من پذیرایی می‌کنند، شام می‌خورم و در همانجا می‌خوابم، صبح هم قدری نان و پنیر به میهمان می‌دهند که با خود داشته باشد.
- اگر سر راه سیاه چادر نبود چه می‌کنی؟
- بُنگ می‌زنم و سیاه چادری در اطراف پیدا می‌کنم، من این منطقه را می‌شناسم، اگر اینها هم به بهمئی بیایند ما هم از آنها پذیرایی می‌کنیم، این رسم عشایری است.

۴- بُنگِ همکاری: هر «مالی»^۱ که حداکثر از ده خانوار تجاوز نمی‌نماید در گوشه‌ای از پهنه مرتع، در زمین‌های خشک و بدون علف، سیاه چادرهای خود را بر پا می‌دارند، مال‌ها با فاصله‌ای در نزدیک یکدیگر سکونت می‌گزینند، این سکونتگاه‌ها موقتی و با محل مرتع و چرای مرتع تغییر جا می‌دهند و در موقع نیاز سخت به یاری یکدیگر بر می‌خیزند و نیازهای خود را به اطلاع هم می‌رسانند. مثلاً:

اول - اگر یکی از مال‌ها با نیروی مال خود انجام کاری را موفق نگردد و یا انجام کار به نیروی زیادتری نیاز داشت، جهت کمک طلبیدن به همکاری و نیروی بیشتر با پیام بُنگ، با صدای بلند و اگر فاصله بین دو مال دور باشد با واسطه با بانگ زدن از مال‌های همسایه کمک می‌طلبند، افراد مال همسایه در اسرع وقت به ندای آنها جواب مثبت داده و همگی، شاد و خندان رهسپار همکاری کردن می‌گردند. این رسم هنوز هم در بین رده‌های مختلف عشایری مرسوم و فراموش ناشدنی است.^۲

دوم - اطلاع رسانی در فاصله‌های مکانی دور که با فریاد و کمک طلبی‌های با واسطه^۳ (رله کردن) همراه بود، در بهمنی بدین شیوه اطلاع رسانی «هی بله» (هیبله) می‌گفتند، هیبله کمک، هیبله جنگ و...، آنچه از این هیبله به گوش می‌رسید چنین بود:

...های های هیبله، های های هیبله، های های...

در این رویداد هر فردی که این صدا را می‌شنید آن فرد هم در قلمرو سکونت به هر طرفی که ممکن بود با فریاد و هیاهو کردن، های های هیبله را سر داده تا آنجا که

۱- در عشایر لر بزرگ از دو تا ده خانوار که سیاه چادرهای خود را اغلب بیضی‌وار در کنار یکدیگر می‌زنند، صحن وسط سیاه چادرها را «یورت» یا «وورد» می‌خوانند، این یورت‌ها را «آبادی» می‌نامند و به نام «سرمال» نامگذاری می‌شود و محل آن هر چندگاهی تعویض می‌گردد که بستگی به میزان پهنه چرا در پهنه مرتع دارد.

۲- از یادداشت‌های حاج خلیفه صفائی، لیکک بهمنی احمدی، ۱۳۹۱/۷/۲۴، بازنویسی شده.

۳- رله کردن‌های صدا در میانه‌ای طول راه، جهت انتقال صدا به نقاط دوردست و موظف بودن هر شنونده‌ای به تکرار آن مطالب رله شده در امتداد مورد نظر.

تمامی اعضاء رده‌های ایلی،‌های‌های، هیبله گفتن را تکرار می‌کردند تا آنجا که صدای‌های‌های هیبله از تمامی اطراف به گوش می‌رسید و قیامتی برپا می‌شد. با شنیدن صدای هیبله، اعضاء طایفه و رده‌های تابعه در هر کجا که بودند با اسلحه سرد و گرمی که در اختیار داشتند سریعاً به محل درگیری رهسپار می‌شدند و در طول راه هم مرتب به رده‌های هم طایفه‌ای خود، رویداد را اطلاع می‌دادند. اسلحه سرد عبارت بود از: قَمه، خنجِر، کارد، دِشَنه و چوبدستی‌هایی بود با طول حدود دو متر که با چرم دست و یا پای بز چون غلافی به سر چوب کشیده و گاهی شش پَری از آهن به سر چوب وصل می‌نمودند که چون گُرسی آماده بهره‌گیری می‌گردید، این چوب انتخابی به نام «ارژن» از درخت ارژن (بادام کوهی) انتخاب می‌شد زیرا این درخت دارای شاخه‌های راست و بسیار محکمی می‌باشد، البته مردان ایل اغلب چوب بازان زبردستی می‌باشند و چنین چوبی را همیشه همراه دارند، در اصطلاح عشایر لر بزرگ، این افراد چوب بدست را «چوبکی» می‌نامند یعنی مهاجمین چوب بدست، چوبکی‌ها به هنگام غارت و یا جنگ دسته مخصوصی را تشکیل می‌دادند و از غنائم جنگی رسماً سهمی بدانها تعلق می‌گرفت.

* * *

هیبله در جنگ کیکاووس

- از آقای خلیفه صفائی پرسیدم معروف‌ترین هیبله‌ای که در منطقه بهمئی زبانزد است کدام است؟

- گفت «جنگ کیکاووس»^۱، جنگ در بهبهان و محاصره لنده [مرکز ایل طیبی گرمسیری].

- رویداد از چه قرار بود؟

۱- کیکاووس نام روستایی است گرمسیری واقع در شمال غربی حومه شهر بهبهان، سوق و لنده در شمال شرقی شهر مذکور واقع شده‌اند.

- پیرکهن سالی به نام ملامحمد کاظم قاسمی درباره این جنگ چنین گفت (۱۳۹۱/۱۰/۳۰ شمسی)، املاک حومه بهبهان اغلب متعلق به امیر مجاهد بختیاری می‌بود، امیر مجاهد با محمدحسین خان (جد آقای خلیفه صفائی) کلانتر ایل بهمئی نسبت خویشاوندی داشت و روستاهایی را در اطراف بهبهان، جهت امرار معاش در اختیار خویشاوندان محمدحسین خان قرار داده بود.

طیبی‌ها از این بخشش دل خوشی نداشتند و پیاپی به ساکنین این روستاها حمله کرده، دستبرد زده و اموال آنها را غارت می‌کردند، نیروهای ارتش هم از طیبی‌ها حمایت می‌نمودند، سرانجام کار بهمئی‌ها و طیبی‌ها رسماً به جنگ کشید، در این جنگ زکی خان بهمئی که در برجی گلین،^۱ سنگر گرفته بود مورد حمله ارتش قرار گرفته، برج هدف قرار گرفت و زکی خان و همراهانش در برج کشته شدند، این برج چون در محلی به نام «کیکاووس» واقع شده بود این جنگ هم به نام جنگ کیکاووس شهرت یافت. کشته شدن زکی خان (قبل از سال ۱۳۱۰ شمسی) توسط «هیبله» به سراسر بهمئی‌ها اطلاع داده شد، سراسر رده‌های پراکنده بهمئی به هم،‌های‌های هیبله می‌زدند و کمک می‌خواستند سراسر بهمئی به جنبش در آمده بود، این نیروها از شمالی‌ترین منطقه بهمئی تا جنوبی‌ترین به سوی لنده در حرکت بودند و از دورترین نقطه تالنده بیست روز در راه بودند، رده‌های جنگجوی بهمئی از: تفنگچی، کاردکی، چوبکی و دست پتی (دست خالی) تشکیل می‌شد که هر رده در جنگ وظیفه‌ای را عهده‌دار بودند و اینان در مسیر حرکت پیاپی هیبله جنگ را سر می‌دادند.

۱- برج گلین (برج ساخته شده از گل و خشت): برج ساختمانی بود بلند و استوانه‌ای شکل با دیوارهای قطور که درون آن به دو تا سه طبقه تقسیم گردیده و هر طبقه با دریچه کوچکی به طبقه دیگر مرتبط می‌گشت، افراد مسلح جنگجو در هر طبقه به شدت از برج دفاع می‌کردند. دیوارهای مدور برج دارای سوراخ‌های کوچکی بود که از درون به بیرون برج تیراندازی می‌شد تا دشمن به برج نزدیک نشود.

روستاها نسبتاً بزرگ عشایری اکثراً دارای برج تیر بودند که سنگر دفاعی روستا محسوب می‌گشت، درون برج همانند اطای بود که تفنگچیان در آن سکونت داشتند، آذوقه و فشنگ کافی در برج نگهداری می‌شد، اگر برج به تصرف دشمن در می‌آمد روستا سنگر دفاعی خود را از دست داده بود.

تفنگچی‌ها برای ترساندن سکنه تیراندازی می‌کردند، چوبکی‌ها که اسلحه آنها چوبدستی بود به جنگ تن به تن می‌پرداختند و کاردکی‌ها که مجهز به کارد، شمشیر، خنجر و قمه بودند چوبکی‌ها را حمایت می‌کردند و دست پتی‌ها در این رویدادها مأمور غارت بودند.

پیای نیروهای پیاده بهمئی‌ها، وارد کارزار می‌شدند، محمدحسین خان کلانتر بهمئی‌ها، لنده را محاصره کرد، جنگ تمام عیار بین ایل طیبی و بهمئی‌ها در گرفت، حدود بیست روز لنده در محاصره بهمئی‌ها بود، در این جنگ ۱۲ نفر از بهمئی‌ها و ۴۷ نفر از طیبی‌ها کشته شدند، گرسنگی و بی‌آبی سکنه لنده محاصره شده را سخت تحت تأثیر قرار داده بود.

برای رفع این رویداد، عده‌ای از سادات ده سوق و اطراف طیبی گرمسیری^۱ که از خویشاوندان نزدیک لنده‌ای‌ها بودند به لنده آمده نزد خوانین و جنگجویان بهمئی می‌روند، عمامه‌های خود را از سر برداشته و با خواهش‌های مذهبی، تمنا و میانجی‌گری‌هایی جهت برقراری صلح، به جنگ خاتمه دادند زیرا کلاً، عشایر به رده‌های مختلف سادات ارادت ویژه‌ای دارند و بدین وسیله به محاصره لنده پایان می‌دهند و مشکلات رخ داده پایان می‌پذیرد.

* * *

۱- طیبی گرمسیری در جنوب شرقی بهمئی قرار دارد، معروفترین شاخه طیبی گرمسیری رود مارون است که از کوه‌های طیبی سردسیری سرچشمه گرفته و از حدود میانه طیبی گرمسیری عبور نموده از تنگ تکاب بهبهان گذشته با نام رود جراحی به سمت خلیج فارس جریان می‌یابد. سوق در شرق رود مارون در پهنه‌ای به نام «این وِرِ رود» و لنده در حدود شمالی رود مارون در پهنه‌ای به نام «آن وِرِ رود» قرار دارند. طایفه سادات طیبی گرمسیری که در سوق و اطراف آن ساکنند در سال ۱۳۴۶ شمسی حدود ۲۱٪ از کل جمعیت خانوارهای طیبی گرمسیری را تشکیل می‌دادند و خود به چهار شاخه تقسیم می‌شدند.

(جمعیت و شناسنامه ایلات کهگیلویه: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۴۷: ۳۶۷ و ص ۴۱۷).

منابع: تاریخ شفاهی رویدادها

شناختی از محلیان آگاهی که به ندای نگارنده در این باره پاسخ گفته و اطلاعاتی از بُنگ زدن را که قرن‌ها در بین عشایر سابقه دارد، از رده‌های عشایری که خود سال‌ها بدان مبادرت می‌ورزیدند، مکتوب و ارسال نمودند، الطاف این بزرگواران قابل ستایش است.

- کی عطا طاهری بویراحمدی:

«کی» عطا طاهری، متولد ۱۳۰۷ شمسی فرزند کی مکی از طایفه «طاس احمدی» سرپرست تیره «دشت موری» ایل بویراحمده، پشت دهم کی محمد طاهر طاس احمدی دشت موری که حیاتش به حدود اوایل دوران صفویه می‌رسد. مادرش بی‌بی ماهتاب، دختر کریم خان بهادرالسلطنه ایلخان پهنه بویراحمده کهگیلویه، مؤلف کتاب گرانقدر «کوچ کوچ» که خاطراتی است از کودکی تا سال ۱۳۳۲ شمسی از منطقه بویراحمده و اطراف که ضمن رویدادها، جنگ‌ها، غارت‌ها و زندگی سرپرستان محلی، تاریخ سیاسی و اجتماعی منطقه را شامل می‌گردد. که در مجموع بیانگر فرهنگ کهن عشایر منطقه است. نام برده اطلاعاتی از «کل زدن» (بانگ زدن) را در نوشته با ارزش خود بیان داشته که متن نوشته‌های ارسالی‌اش در اینجا مکتوب گردیده است.^۱ (در پیوست نمونه‌ای از دستخط آقای کی عطا طاهری موجود می‌باشد)

- رضا سرلک:

رضا سرلک متولد ۱۳۱۳ شمسی از رده عشایر اسکان یافته «سرلک» شاخه چهارلنگ ایل بختیاری، فرزند مهدی قلی خان سرلک، مادرش بی‌بی زری است، هم

۱- طاهری بویراحمده عطا، خاطرات: کوچ کوچ، تجربه نیم قرن زندگی در کهگیلویه و بویراحمده، تهران، سخن، ۱۳۸۸، وزیر، مصور، شانزده + ۶۳۵ ص، اسناد، تصویر، فهرست انتشارات سخن.

پدر و هم مادر رضا سرلک از نواده‌های جهانگیرخان بختیاری (حیات ۹۷۴-۱۰۳۷ هـ.ق) فرمان‌روای پهنه بختیاری از زمان شاه طهماسب تا شاه عباس بزرگ صفوی بوده که یکی از نظریه‌دهندگان تقسیم بختیاری به دو شاخه چهار لنگ و هفت لنگ، برای سهولت در جمع‌آوری مالیات حکومتی بوده است.^۱

- خلیفه صفائی:

خلیفه صفائی متولد ۱۳۱۴ شمسی، پدرش علی محمد خان و مادرش «بی‌بی ماهتاب» از خان‌زادگان طایفه «نری موسا» (نورالدین موسی)، پشت یازدهم «ملا حیدر» می‌باشد. ملاحیدر، بیش از ۳۰۰ سال قبل در «دیشموک»^۲ در شمال شرقی «بهمئی مَهمدی»^۳ (بهمئی مُحمدی) در «چاروسا» (چهار روستا)ی بهمئی می‌زیسته که شجره آنها در دست است.

اول - طایفه نری موسا (نورالدین موسی) در همین منطقه ساکن می‌باشند، در سال ۱۳۴۶ شمسی که یک سرشماری ایلی از آنها به عمل آمد دارای دو شاخه بودند:

- شاخه تاج محمد خان بهمئی با ۶۰ خانوار که ۱۰۰٪ کوچنده و در «قلعه دیشموک» در مرکز منطقه دیشموک سکونت داشتند.

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب: رضا سرلک، طایفه سرلک، شاخه‌ای کهن از ایل بختیاری، تهران، طهوری، ۱۳۸۹، وزیری بزرگ، عکس، اسناد به همراه فهرست‌های مربوط، ۵۳۶ ص.

۲- دیشموک منطقه‌ای است در شمال شرقی بهمئی مَهمدی (محمدی) که نیاکان تاریخی خان‌های بهمئی در این منطقه سکونت داشتند، این منطقه به «چاروسا» (چهار روستا) شهرت دارد، در سال ۱۳۴۶ نیمه شرقی یا بخش بزرگتر آن متعلق به ایل طیبی و بخش کوچکتر یا نیمه غربی آن متعلق به بهمئی‌ها بود که ۲۳/۵٪ از کل ۱۰۷۹ کیلومتر مربع وسعت چاروسا را شامل می‌شد.

(جواد صفی‌نژاد: اطلس ایلات کهگیلویه، گروه عشایری مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۷: ۱۷۲).

۳- پهنه بهمئی به دو قسمت بهمئی احمدی در جنوب و بهمئی مَهمدی (محمدی) در شمال تقسیم می‌گردد، بین دو منطقه کوه سیاه در شمال بهمئی احمدی و کوه سفید در جنوب بهمئی مَهمدی واقع شده است، دره‌های ما بین این دو کوه مرز بین این دو بهمئی است.

- شاخه عباسقلی خان با ۶۳ خانوار که ۴۶٪ آنها کوچنده و مرکز سکونتگاه آنها قلعه علاء^۱ در غرب بهمئی محمدی بود.

هر دو شاخه مذکور از خویشاوندان خلیفه صفائی بودند و روابط دوستانه‌ای داشتند. شش پشت اولیه اجداد خلیفه، همه را ملا^۲ خطاب می‌کردند و دارای شهرت فراوانی در منطقه بودند، پشت هفتم آنها به نام خلیل خان به واسطه قدرت، شجاعت و محبوبیت در بین سکنه، به مقام خانی انتخاب می‌گردد که جدّ خوانین بهمئی است، پس از نامبرده ابواب جمعی وی در سراسر بهمئی به دو قسمت تقسیم شده، شاخه‌ای، مرکز حکومت خود را قلعه علاء و شاخه دیگر به «قلعه لیکک»^۳ آمدند و تاکنون در آنجا سکونت دارند.

۱- منطقه علاء در غرب بهمئی مهمدی واقع شده و قلعه علاء در جنوب رود علاء در این پهنه قرار دارد.
۲- شش پشت اولیه که اجداد خان‌های بهمئی بودند «ملا» خطاب می‌گردیدند، پشت هفتم آنها به نام خلیل خان به واسطه مردم‌داری و رضایت سکنه از او به خانی منطقه انتخاب می‌گردد، در عشایر کهگیلویه ملا بودن مقام شامخی است مثلاً اگر خانی نامش «کی اسفندیار» بود و ملا هم بود نامبرده را «ملا اسفندیار» خطاب می‌کردند، واژه «ملا» و ملا بودن بر واژه «کی» بودن به مراتب فزونی داشت.
۳- لیکک: (لی کک) منطقه‌ای است در جنوب بهمئی احمدی، شهر لیکک کنونی در این قسمت در قلمرو طایفه جلالی‌ها واقع شده است. در این پهنه جایگاه‌های تاریخی کهن چندی وجود دارد که اطلاعات چندانی درباره آنها تا به حال منتشر نشده است، مشهورترین این جایگاه‌ها عبارتند از:
تنگ سروک (سولگ): به مناسبت درخت‌های سرو کهن و تنومندی که در این تنگ دیده می‌شوند، محدوده تنگ بدین نام شهرت یافته است، این تنگ در شمال شرقی شهر لیکک واقع شده و دارای کتیبه‌ها و حجاری‌های نقوش برجسته الیمائی‌های دوران اشکانی است.

... برخی از دانشمندان باستان‌شناس غربی تصور می‌نمایند که «بختیاری‌ها از لرهای بزرگ و الیمائی‌ها از لرهای باستان» هستند و نام گر را با لولویی‌های هزاره سوم قبل از میلاد یکی می‌دانند (لویی و اندنبرگ و کلاوس شپمن، «نقوش برجسته منطقه الیمائی در دوران اشکانی، ترجمه دکتر یعقوب محمدی‌فر و آزاده محبت‌خو، تهران، سمت، ۱۳۸۶: ۱۳). (تصویرهای فراوانی با مختصر شرحی از نقوش تنگ سروک در این کتاب آمده است، قطع کتاب وزیری و دارای ۱۶۹ + صفحه می‌باشد).

در کتاب «سکه‌های الیمائی» در این باره چنین مکتوب شده است: «به نظر می‌رسد که نام الیمائیان برای نخستین بار در گزارش نثارخوس دریا سالار اسکندر مقدونی آمده که آنان به عنوان یکی از گروه‌های کوچ‌نشین [کوچنده] کوهستان‌های زاگرس آمده که با مردم شوش و پارسیان مرز مشترک داشته و مردمانی غیرسامی و کوه‌نشین بوده‌اند». (حسن پاکزادیان مهندس: سکه‌های الیمائی، تهران: ۱۳۸۶: ۷)

دوم - گذار تختی: در شمال غربی شهر لیکک، سر راه لیکک به کت در دامنه کوه قلعه نادر، در کنار ده کوه گذار تختی، در کنار جاده واقع شده است در بالای کوه کتیبه‌ای بدین مضمون بر پیکره کوه نقر شده است:

«در عَشْرین ماهِ صَفَرِ سَنَةِ سِتِّ وِ خَمْسِینَ ثَمَانِیَّه»
«بِخَطِّ مَلِكِشَاهِ بُویرِاحْمَد»^۱

(در بیستم ماه صفر سنه ۸۵۶ هـ.ق)

(به خط ملک‌شاه بویراحمدی)

منابع مکتوب

- پاکزادیان، حسن. (۱۳۸۶)، *سکه‌های الیمائی*، تهران.

۱- در دو کتاب از این کتیبه نام برده شده است:

اول - تصویر کتیبه در ابعاد ۱۲×۶ سانتیمتر که در ذیل آن نوشته شده، «تصویر سنگ نبشته‌ای در گذار تختی بهمنی کهگیلویه. کتاب: خاطرات عطا طاهری، کوچ کوچ، تجربه نیم قرن زندگی در کهگیلویه و بویراحمد، تهران، سخن، ۱۳۸۸: ۵۸۶.

دوم - جواد صفی‌نژاد: عشایر مرکزی ایران، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸، صص ۲۱۲-۲۱۳. آقای طاهری از روی لطف تصویر فوق را نیز برای نگارنده ارسال نمود. تصویر مربوط فقط به همت آقای طاهری تهیه شده بود.

[بویراحمد در کتیبه همان منطقه و ایل بویراحمد است که در شرق کهگیلویه واقع شده است.]

- جمعیت و شناسنامه ایلات کهگیلویه. (۱۳۴۷)، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دانشگاه تهران، ماشین شده، تکثیری.
- سرلک، رضا. (۱۳۸۹)، طایفه سرلک، شاخه کهنی از ایل بختیاری، چهار لنگ، تهران: طهوری، اسناد محلی.
- طاهری بویراحمدی، عطا. (۱۳۸۸)، خاطرات، کوچ کوچ، تجربه نیم قرن، زندگی در کهگیلویه و بویراحمد، تهران: سخن.
- لویی و اندنبرگ و کلاوس شیمن. (۱۳۸۶)، نقوش برجسته منطقه الیمائی‌ها در دوران اشکانی، ترجمه: دکتر یعقوب محمدی‌فر و آزاده محبت‌خو، تهران: سمت.
- صفی‌نژاد، جواد. (۱۳۴۷)، اطلس ایلات کهگیلویه، گروه عشایری مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دانشگاه تهران.
- صفی‌نژاد، جواد. (۱۳۶۸)، عشایر مرکزی ایران، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- صفی‌نژاد، جواد. (۱۳۷۱)، آبیاری در روستای شمسی بخش اشکذر یزد، ویژه جشن نامه دکتر محمدحسن گنجی، تهران: سازمان جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.

پیوست: نمونه دستخط آقای کی عطا طاهری

ص ۷

فاصله‌ی شنود «لیکه» یا «گاله، لُرکه» یا بانگ اطلاق رسانی یا آواز دُهل و ساز و -
نقاره بر حسب موقعیت مکانی متفاوت است. بستگی به ارتفاع و پستی محل دارد. انفکاس صدا
در کوه و درّه و جنگل یا بازناب صدا در دشت یا در جمت موافق و مخالف باد، همچنین در سکوت
شب و هیاهو در روز، فاصله‌ی شنود را تغییر می‌دهد و کم و زیاد می‌کند. میتوان گفت از یک تا
سه چهار کیلو متر صدا تا بانگها، کل و سُر و لیکه و گاله و لُرکه و پارس سگ، بر حسب موقعیت مکانی
رسانا خواهد بود. ولی صدای دُهل از مسافت بیشتر بُرد می‌شود (دارد).

گنگاه صدای تیر تفنگ آتش بر فراز قلعه‌ای برافروختن با قرار از پیش تعیین شده، نشانه‌ای از دستور
یا خبری مهم بوده است.

کوچ نشینان باره در فاصله‌ی بنام «بانگ رس» برای حفظ امنیت آبادیها (مال تا) جا،
می گرفتند.

بیت یایی که لیکه زدن زنان را می‌رساند:

«مال گل بار کرده پی، پرِسِه پی تل - دُر بُرده پِشتی گُله، لیکه ایزنه گُل»

معنی: آبادی گُل (دبر، عروس) کوچید در دامنه‌ی تپه‌ای بار انداخت - دُر (شبان) (جمینیه گُل (عروس) را بُرده است و گُل لیکه می‌زند.

«گله‌ی دشمن مون وُر دُخته لارُم - گُل، بِنو لیکه زنون، واکُن قطارُم»

معنی: گلوله دشمن مان بدُم را هم در دُخت - گُل (دبر) لیکه زنان بیا باز

کن قطار (فتنگم را از کُترُم). عطا طاهری
بیردعوی

[۱۳۹۱، ۷، ۲۰]